

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 21, No. 12, Winter 2021-2022, 403-430
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.36589.2259

A Critique on the Book **“*Etiology of Iran’s Underdevelopment*”**

Iraj Varfinezhad*

Abstract

The issue of underdevelopment has always been one of the research attractions for researchers. Underdevelopment has been one of the main concerns of Iranian reformers and thinkers, at least since the early Qajar period, which has led to various findings and perspectives on its cause, as well as offering various solutions to overcome it. Numerous books and works have been written on this subject, but one of the books that has recently been published in this regard is *Etiology of Iran’s underdevelopment*. The study of the book shows that this work can be criticized from three aspects: form, methodology and content, and the purpose of this research is to clarify the weaknesses and shortcomings of the book in the mentioned domains. All in all, it seems that the book doesn’t have any special innovation and it has not been able to open a new scientific horizon in this field.

Keywords: Iran, Underdevelopment, Formal Criticism, Methodical Criticism, Content Criticism.

* Assistant Professor of History, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran, varfinezhad@scu.ac.ir

Date received: 03/10/2021, Date of acceptance: 23/01/2022



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نقدی بر کتاب سبب‌شناسی توسعه‌نیافتگی ایران

ایرج ورفی‌نژاد*

چکیده

مساله‌ی توسعه نیافتگی همواره به عنوان یکی از جذابیت‌های پژوهشی برای پژوهش‌گران مطرح بوده است. توسعه نیافتگی یکی از دغدغه‌های اصلی اصلاح‌گران و اندیشه‌ورزان ایرانی دست‌کم از اوایل دوره قاجار بوده است که منجر به رهیافت‌ها و دیدگاه‌های مختلفی در مورد علت‌یابی آن و نیز ارائه‌ی راهکارهایی گوناگون برای برون‌رفت از آن شده است. در این مورد کتاب‌ها و آثار متعددی به نگارش درآمده است اما یکی از کتاب‌هایی که به تازگی در همین ارتباط روانه بازار نشر شده است کتاب سبب‌شناسی توسعه نیافتگی ایران است. بررسی کتاب نشان می‌دهد که این اثر از سه جنبه‌ی شکلی، روش‌شناختی و محتوایی قابل نقد است و هدف از این پژوهش نیز روشن‌ساختن ضعف‌ها و کاستی کتاب در حوزه‌های یاد شده است. در مجموع اینگونه به نظر می‌رسد که کتاب بدون آنکه نوآوری خاصی داشته باشد، نتوانسته است افق علمی تازه‌ای در این زمینه بگشاید.

کلیدواژه‌ها: ایران، توسعه نیافتگی، نقد شکلی، نقد روشی، نقد محتوایی.

* استادیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران،

varfinezhad@scu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۰۳



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه

توسعه نیافتگی یکی از معضلات تاریخ ایران به ویژه در دوران معاصر بوده است. از عهد عباس میرزا که نخستین تکاپوها برای پی بردن به علت های عقب ماندگی آغاز شد، تا زمان حاضر که سعی شده است مشکل توسعه نیافتگی در قالب برنامه‌های توسعه حل شود، توسعه نیافتگی همچنان پاشنه آشیل ایرانیان بوده است.

مسأله ی توسعه نیافتگی گرچه رنج نامه ی تاریخ معاصر ما محسوب می شود اما همواره به عنوان جاذبه ای پژوهشی برای محققان و پژوهشگران مطرح بوده است و از دریچه ها و چشم اندازهای گوناگون مورد کنکاش، ارزیابی و نظریه پردازی قرار گرفته است. عوامل متعدد و فراوانی در این مسیر به عنوان عوامل توسعه نیافتگی مطرح شده است که برخی از مهمترین آنها عبارتند از: عامل جغرافیایی؛ شیوه ی زیست و معیشت ایرانیان؛ ساختار سیاسی؛ عوامل خارجی نظیر حمله ی اعراب، هجوم مغولان و استعمار؛ عوامل اقتصادی مثل فقدان مناسبات زمینداری پایدار و فقدان انباشت سرمایه؛ عوامل فرهنگی نظیر دین، خلیقات و باورهای مردم و ... (علمداری ۱۳۸۱: ۴۴-۳۱)

طیف افرادی که به شکل مستقیم یا غیر مستقیم از سالهای قبل از مشروطه تا کنون به مسأله ی توسعه نیافتگی پرداخته اند بسیار متنوع هستند و ده ها تن که نام همه ی آنها در این جستار نمی گنجد با گرایش های دینی، غربگرایی، باستانگرایی و ملی و نیز مارکسیستی به مقوله ی عقب ماندگی نگاه کرده اند (رحمانیان ۱۳۸۳: ۱۹۹) و هر دسته از این افراد بسته به مدعای خود، نسخه ی شفابخش و درمانگر خود را نیز معرفی کرده اند.

از آنجا که مسأله ی توسعه نیافتگی و یا به تعبیر عام تر عقب ماندگی هنوز امر مبتلابه جامعه ی ما محسوب می شود، هر از گاهی کتابی با همین مضمون روانه ی بازار نشر می شود، یکی کتابهایی که در سال ۱۳۹۹ در همین ارتباط منتشر شد، کتاب «سبب شناسی توسعه نیافتگی در ایران» از احمد آل یاسین است که با توجه کاستی های شکلی، روشی و محتوایی، موضوع همین مقاله است و کوشش می شود تا به شکلی منصفانه و روشمند مورد نقد و ارزیابی قرار گیرد.

۲. دشواری‌های پژوهش در حوزه توسعه‌نیافتگی

واقعیت این است که توسعه نیافتگی به لحاظ معرفت‌شناختی موضوعی میان رشته‌ای محسوب می‌شود. مطالعات میان رشته‌ای این مزیت را دارند که فرصت استفاده از تجربه‌ها، روش‌ها و دستاوردهای علوم کمکی برای شناخت مسائل مختلف را فراهم می‌آورند. (ملایی توانی ۱۳۹۸: ۲۷۸) در واقع فعالیت علمی میان رشته‌ای زمانی معنا پیدا می‌کند که شناخت و فهم علمی یک مسأله‌ی پیچیده خارج از توان و ظرفیت یک رشته‌ی خاص خارج باشد. (خورسندی طاسکوه ۱۳۸۸: ۵۸) اما نکته مهم اینجاست که با روند تخصص‌گرایی در دنیای امروز، تسلط بر موضوعات و مطالعات میان رشته‌ای چندان آسان نیست زیرا مطالعات میان‌رشته‌ای مستلزم فراگیری و بهره‌گیری از علوم و دانش‌های مختلف است که مقوله‌ای بسیار دشوار و طاقت فرسا است. مسئله توسعه نیافتگی نیز در چهارچوب همین دشواریها قابل سنجش و ارزیابی است.

توسعه نیافتگی یک مسأله‌ی چند وجهی است که ابعاد و لایه‌های بسیار متنوعی دارد که هر وجه آن با دانش خاصی در پیوند است. توسعه نیافتگی در ساحت علمی چون تاریخ، جغرافیا، اقتصاد، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، روانشناسی اجتماعی و ... قابل طرح و بررسی است. در نتیجه افرادی که وارد این عرصه مطالعاتی می‌شوند باید از این دانش‌ها و مقدمات آن آگاهی کافی داشته باشند و ناآگاهی نسبت به علوم یاد شده می‌تواند اعتبار علمی اثر را مخدوش و نتایج پژوهش را به انحراف بکشاند. به همین خاطر است که بسیاری از پژوهشگران بجای پرداختن به تمام ابعاد این مسأله، تنها بر وجه خاصی که با تخصص آنها در ارتباط است می‌پردازند: برخی آنها را از منظر تاریخی بررسی می‌کنند، گروهی با نگاهی جغرافیایی به مسأله می‌پردازند، برخی از زوایه جامعه‌شناختی آنها مطالعه می‌کنند، برخی از دریچه‌ی اقتصاد به آن می‌پردازند و عده‌ای با رویکرد سیاسی آن را مورد کنکاش قرار می‌دهند. از اینرو پیچیدگیها و ظرافت‌های مسأله باعث شده است که کم‌تر محققان جسارت ورود به تمام این حوزه‌ها را به خود بدهد.

کتابی که موضوع این قلم است بیشتر با رویکردی تاریخی به مسئله توسعه نیافتگی نگریسته است. بر روی جلد کتاب این رویکرد و گرایش مورد تاکید قرار گرفته است:

تاریخ را باید لایه لایه کاوید تا بفهمیم چگونه به اینجا رسیده ایم. تا با درس‌های گذشته آینده را بسازیم. باز گفته‌های بسیاری از تاریخ‌نگارها، مشاهیر، اندیش‌ورزان، شاعران و جهانگردان در این دفتر آمده تا به چرایی توسعه ناپذیری ایرانی‌ها پاسخ دهد. بررسی ساختار و مفصل بندی کتاب نیز همین گرایش را نشان می‌دهد. اما پرسش اساسی اینجاست که آیا نویسنده دانش و تخصص لازم برای ورود به مباحث تاریخی داشته است؟ در کنار این پرسش، پرسش‌های دیگری نیز مطرح می‌شود: آیا نویسنده از روش تحقیق تاریخی آگاهی کافی داشته است؟ آیا از منابع و مستندات معتبر تاریخی استفاده کرده است؟ آیا داده‌های تاریخی دقیق و منظم هستند؟ آیا بی‌طرفی و عینیت تاریخی در پژوهش رعایت شده است؟ و پرسش‌های دیگری که در طول این پژوهش سعی می‌شود با نگاهی انتقادی به آنها پرداخته شود.

۳. نقد نویسنده و معرفی اجمالی اثر او

می‌دانیم که شرط لازم برای ورود به هر حوزه‌ای، داشتن دانش و تخصص لازم است اما بررسی اجمالی کارنامه علمی و تجارب احمد آل یاسین مؤلف کتاب، نشان می‌دهد که نام‌برده دانش آکادمیک در زمینه‌ی تاریخ نداشته و طبعاً با روش تحقیق در تاریخ نیز آشنا نبوده است. در این نوشتار نقد نویسنده بدان خاطر صورت می‌گیرد که نویسنده در عرصه‌ای گام گذاشته است که صلاحیت پژوهشی و تخصص علمی آنرا نداشته است. چنین سخنی البته به معنای انکار تجارب بالا و دانش او در حیطه‌ی تخصصی‌اش نیست. بررسی کارنامه‌ی اجرایی، مدیریتی و پژوهشی آل یاسین نشان می‌دهد که او کارنامه‌ای موفق در عرصه‌های اجرایی، مدیریتی و حتی پژوهش‌های علمی داشته است. مصاحبه مفصل او با «خبرنامه‌ی کانون مهندسين فارغ التحصيل دانشکده فنی دانشگاه تهران» نشان می‌دهد که آل یاسین فردی دغدغه‌مند بوده که آرمان او، ایرانی‌آباد و توسعه یافته به مفهوم وسیع کلمه بوده است. (بیگلرخانی ۱۳۹۲: ۲۷-۳۰)

آل یاسین در سال ۱۳۱۴ به دنیا آمد. در سال ۱۳۳۴ دیپلم ریاضی گرفت و بلافاصله وارد دانشکده فنی دانشگاه تهران شد و در سال ۱۳۳۹ فارغ التحصیل شد. (همان: ۱۷-۱۸) در همین سال در پروژه‌های عمرانی قزوین - رشت شروع به کار کرد. در سال ۱۳۴۰ به سد دز رفت و تا اتمام سد در آنجا مشغول به کار بود. (همان: ۲۰-۱۸) در سال ۱۳۴۷ در

بورس تحصیلی دولت هلند در رشته سازه‌های آبی هیدرولیک پذیرفته شد و به کشور هلند اعزام شد. آل یاسین پس از دو سال، موفق به دریافت دیپلم سازه‌های آبی شد و پس از بازگشت، دوباره به سمت قبلی خود در سد دز بازگشت. (همان: ۲۱) آل یاسین در سال ۱۳۵۳ به عنوان مدیرعامل کشت و صنعت نیشکر کارون منصوب شد و در سال ۱۳۵۶ به عنوان مدیرعامل سازمان آب و برق خوزستان انتخاب گردید. (همان: ۲۵-۲۳)

پس از انقلاب، آل یاسین از فعالیت‌های اجرایی و مدیریتی فاصله گرفت و بیش‌تر به پژوهش پرداخت که حاصل آن کتابهای و مقالات متعدد در مورد آب، منابع آبی، مسائل زیست محیطی، توسعه و موانع آن است که حدود ۲۵ کتاب و مقاله را شامل می‌شود.

نگاهی به آثار نویسنده و بازخوردهای آن نشان می‌دهد مادام که او در حیطه تخصصی خود دست به پژوهش زده است آثار موفق‌تری را پدید آورده است. مثلاً در سال ۱۳۶۰ شرکت مهندسین مشاور پایپلا را پایه‌گذاری کرد و این شرکت از طرف دولت وقت ماموریت یافت تا برای شبکه آبی کشور یک استاندارد تعریف کند و حاصل آن هفت جلد کتاب در این زمینه بود. (همان: ۲۶) همچنین اثر دیگری بنام «کاربرد مهندسی رودخانه‌های دز و کارون» را نوشت که به زعم نویسنده «مرجعی است برای همه‌ی کسانی که بر روی رودخانه‌های خوزستان کار می‌کنند». (همان: ۲۷-۲۶)

با این حال اثر جدیدش (سبب‌شناسی توسعه‌نیافتگی ایران) برخلاف آثار پیشین نویسنده، دقت علمی کافی را ندارد زیرا نویسنده در قلمرویی گام گذاشته که احاطه بر آن نیازمند دانش و تخصص لازم است و این عرصه طبیعتاً برای مؤلف کتاب تا حد زیادی ناشناخته بوده است. همین موضوع پاشنه‌ی آشیل نویسنده در مباحث تاریخی کتاب بوده است. گذشته از اشکالات شکلی، در متن کتاب خطاهای فاحش تاریخی دیده می‌شود. افزون بر این، ناآگاهی از روش‌شناسی تاریخی و مسائلی از این دست سبب شده است که این پژوهش عیار علمی مناسبی نداشته باشد و در بوته‌ی نقد قرار گیرد. بنابراین سعی نگارنده این خواهد بود که در طول پژوهش به این ضعف‌ها و کاستی‌ها اشاره شود.

کتاب «سبب‌شناسی توسعه‌نیافتگی ایران» در ۳۹۹ صفحه برای نخستین بار در سال ۱۳۹۹ توسط انتشارات پژوهش‌گرا کیوان منتشر شد. این پژوهش در هفت بخش ساماندهی شده است. همچنین شامل پیشگفتاری است به قلم محمود سریع‌القلم و پیشگفتار دیگری به

قلم نویسنده که در آن به طرح مسئله خود پرداخته است. پایان بخش کتاب، کتاب‌نامه و نمایه است.

در پیش‌گفتار، نویسنده مسئله خود را علت‌یابی عقب‌ماندگی ایرانیان ذکر کرده و هدف خود را «واکاوی ریشه‌ها و علل تاریخی توسعه‌ناپذیری توده مردم و توسعه‌نیافتگی کشور» بیان کرده است. (آل یاسین ۱۳۹۹: ۱۸) در بخش اول بر اساس معیارهای جهانی توسعه‌یافتگی، الگوواره یا مدل زندگی مطلوب در جامعه‌ای آرمانی که نتیجه تصمیم‌گیری عقلانی حاکمان به یاری نخبگان است، به تصویر کشیده شده است. در بخش دوم از ۷۰ سال برنامه ریزی ناموفق برای توسعه در ایران سخن گفته شده است و وضع حاضر جامعه را به تصویر کشیده است. از آنجا که این بخش با پژوهش‌های پیشین نویسنده در پیوند است، توانسته است با استفاده از جداول و نمودارها و مقایسه‌ی ایران و کشورهای دیگر، ناکامی ایران را در امر توسعه نشان دهد و این مسأله را تا سالهای اخیر دنبال کرده است.

کتاب در بخش سوم تا ششم وارد مباحث تاریخی می‌شود و توسعه‌نیافتگی را در بستری تاریخی بررسی می‌کند. بخش سوم مرور فشرده‌ای است بر جغرافیای ایران و تأثیر عوامل جغرافیایی بر حیات اجتماعی و زندگی اقتصادی مردم در طول تاریخ. در این فصل از اهمیت آب و منابع آبی، از ساختار ایلی، دوره‌های آبیاری در تاریخ ایران و نیز محدودیت کشاورزی در ایران سخن رفته است.

در بخش چهارم به پیشینه تاریخی ایران و تحولات و سوانح تاریخی آن به اجمال پرداخته شده است و از جنگ‌ها، ناامنی‌ها، بی‌ثباتی‌ها، هرج و مرج‌ها، تهاجمات و ستمگری حاکمان بحث شده است. در این بخش همچنین دیوان سالاری ایران در دوره‌های مختلف مورد بررسی قرار گرفته است. در بخش پنجم به روند تاریخی علم و اندیشه و شکوفایی و سپس افول خاموشی آن اشاره شده است. در بخش ششم نویسنده به خلیقات مردم ایران پرداخته است و آنرا نتیجه و پیامد سوانح و بلایایی دانسته است که بر مردم ایران گذشته است و این خلیقات را مانعی در راه توسعه ارزیابی کرده است. در بخش هفتم نیز به اختصار راههای برون رفت تدریجی از این چرخه توسعه‌نیافتگی و حرکت به سوی توسعه یافتگی مطرح شده است و نویسنده با بیان و قلمی شفاف به نقد رویکردهای کنونی پرداخته است.

۴. نقد شکلی (Formal criticism)

این کتاب از نظر کیفیت صحافی مطلوب ارزیابی می‌شود، طرح روی جلد مناسب است و با عنوان کتاب همخوانی دارد. فونت استفاده شده در فهرست، فونت رایج کتابها است اما فونت متن به سبب کشیدگی واژگان و فاصله‌ی بسیار کم خطوط، باعث خستگی زود هنگام خواننده می‌شود.

فهرست مطالب در خدمت ایده‌ی اصلی پژوهش نیست. در فهرست مطالب، نظم مشخصی که تبیین‌گر مسأله‌ی توسعه‌نیافتگی باشد دیده نمی‌شود، بسیاری از دوره‌های تاریخی در فهرست تکرار شده است و این تکرارها، ناکامی نویسنده را در دستیابی به یک فهرست منسجم و روشن نشان می‌دهد. از طرف دیگر نگاهی به فهرست کتاب نشان می‌دهد که این اثر فاقد قسمتی تحت عنوان «نتیجه‌گیری» است و این بازنگری مؤلف محترم را می‌طلبد.

هم‌چنین مفصل بندی بخش‌ها نیز دارای نقص است و بخش‌ها به لحاظ حجم، موزون و متناسب نیستند. به عنوان نمونه بخش‌های سوم و چهارم، حدود ۱۶۰ صفحه از پژوهش را به خود اختصاص داده‌اند، در حالیکه بخش‌های اول، دوم و هفتم هر کدام در حداکثر ۳۰ صفحه ساماندهی شده است و به نظر می‌رسد که بخش اول با حدود ۱۶ صفحه می‌توانست به عنوان مقدمه‌ی کتاب تعریف شود.

از لحاظ نگارشی و ویرایشی، کتاب خالی از اشکال نیست. البته این مشکل در اغلب آثار چاپ شده به چشم می‌خورد و مختص این کتاب نیست. شیوه‌ی ارجاعات در این کتاب به روش درون‌متنی است اما هیچ‌نظمی در آن دیده نمی‌شود. گاه چندین ارجاع پیاپی به یک اثر داده می‌شود، اما بجای استفاده از واژگانی نظیر «همان»، هر بار اسم مؤلف تکرار شده است. در برخی موارد، از «همان» استفاده می‌شود اما در کنار «همان»، اسم مؤلف نیز آورده می‌شود. (همان: ۲۸۰) گاه در متن به استناداتی بر می‌خوریم که مترجم اثر به عنوان مؤلف اثر ثبت شده است. مثلاً مرتضی ثاقب فر به عنوان مؤلف تاریخ ایران کمبریج درج شده است. (همان: ۱۴۳) در استناد به مقالات نیز گاهی بجای ذکر صفحه‌ی مشخص، به کل مقاله استناد شده است. (همان: ۹۲؛ ۲۵۴-۲۵۱؛ ۳۱۸) در مجموع آشفتگی فراوانی در ارجاعات و استنادات به چشم می‌خورد و نویسنده روش ارجاع دهی علمی را رعایت نکرده است. (در این مورد در قسمت بعد به تفصیل صحبت خواهد شد)

در کتاب‌نامه صرف‌نظر از اشکالات ویرایشی فاحش، کاستی‌های متعدد دیگر نیز دیده می‌شود. یک ارزیابی دقیق از استنادات نویسنده، نشان می‌دهد که او در متن کتاب به حدود ۱۲۰ اثر استناد کرده است اما در کتابنامه، ۱۷۸ اثر به عنوان منابع مورد استفاده ذکر شده است که بسیار معنادار است. از طرف دیگر تناقض‌های متعددی در سال انتشار آثار، میان کتابنامه و متن دیده می‌شود. در ضبط اسامی مؤلفان نیز این تناقض دیده می‌شود. مثلاً «آبراهامیان»، در همه‌ی استنادات درون متن بصورت «آبراهیمیان» ضبط شده است. (همان: ۲۱۲ و ۲۲۵) سال انتشار برخی از آثار در کتابنامه، دوبار ضبط شده است که البته در برخی موارد همسان هم نیستند. (همان: ۳۶۲-۳۵۳) این آشفتگی‌ها به همین جا ختم نمی‌شود و در کتابنامه گاه محل چاپ کتاب، گاه ناشر کتاب و گاه نوبت چاپ کتاب ذکر نمی‌شود. همچنین گاهی در متن کتاب، چندین صفحه صرفاً به یک اثر استناد می‌شود (همان: ۲۵۴-۲۵۱) اما در کتابنامه، اثری از آن دیده نمی‌شود.

بدیهی است که اشکالات شکلی این اثر بسیار فراتر از موارد پیش گفته است اما چون نقد شکلی در مقایسه با نقد روش‌شناختی و محتوایی از اهمیت بسیار کمتری برخوردار است، از آن عبور می‌کنیم و به نقد روش‌شناختی این اثر می‌پردازیم.

۵. نقد روش‌شناختی (Methodological criticism)

یکی از مهمترین مؤلفه‌های هر علمی داشتن روش است. روش‌شناسی تاریخی مجموعه‌ی مباحثی است که دانش و فراورده‌های علمی تاریخ پژوهان و مورخان را مورد ارزیابی قرار می‌دهد. (ملایی توانی، ۱۳۹۱: ۹۰) و پژوهش را در مسیر درست هدایت می‌کند و آن را از لغزش و فرو افتادن در مسیرهای ناهموار و اشتباه باز می‌دارد. بررسی کتاب سبب‌شناسی تاریخی بیانگر یک بی‌اعتنایی کامل به مباحث روش‌شناسی است که در ادامه به برخی از آنها پرداخته می‌شود.

۱.۵ فقدان آگاهی از روش‌های تحقیق در تاریخ

نویسنده در اثر خود در مورد روش تحقیق خود می‌نویسد: «برای پاسخ به توسعه نیافتگی ایران، از روش‌شناختی اسنادی (کتابخانه‌ای) استفاده شده است. (آل یاسین ۱۳۹۹: ۱۸)

صرف‌نظر از ابهامی که در این عبارت دیده می‌شود، باید گفت که روش کتابخانه‌ای ناظر بر روش پژوهش نیست بلکه ناظر بر گردآوری داده‌ها است.

۲.۵ پرداختن به پیشینه پژوهش

پرداختن به پیشینه‌ی پژوهش یکی از ابتدایی‌ترین اصول روش‌شناسی هر علمی است. پیشینه‌ی پژوهش نشان می‌دهد که در یک موضوع خاص، تا کنون چه مسیری پیموده شده است و چه آثاری در این زمینه خلق شده است. بنابراین پیشینه پژوهش میزان آشنایی مؤلف را با تحقیقات انجام شده در حوزه پژوهش خود نشان می‌دهد. همچنین پیشینه پژوهش روشن می‌سازد که آیا موضوع دچار خلأ پژوهشی هست یا خیر؟ اگر نیست، این اثر چه تفاوت‌هایی با آثار قبل از خود دارد و چه گام جدیدی در راستای موضوع برداشته است که در آثار دیگران مورد غفلت واقع شده است. اما در کتاب سبب‌شناسی کوچکترین اشاره‌ای به پیشینه پژوهش نشده است؛ گویی این کتاب، اولین اثر در این زمینه است. این غفلت به دو صورت رخ داده است:

اول اینکه مؤلف در اثر خود از برخی کتاب‌هایی که مرتبط با توسعه‌نیافتگی هستند استفاده می‌کند اما چون اساساً در اثر خود، مبحثی تحت عنوان «پیشینه پژوهش» ندارد به آن‌ها اشاره‌ای نمی‌کند؛ مثل کتاب «ما ایرانیان» اثر مقصود فراستخواه یا کتاب «ما چگونه ما شدیم: ریشه‌یابی علل عقب‌ماندگی در ایران» اثر صادق زیباکلام.

دوم اینکه نویسنده از طیف دیگری از آثار که در زمینه‌ی عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی ایران نوشته شده‌اند، غافل مانده است و به آنها مراجعه نکرده است. در حالی که یک پژوهش علمی می‌بایست با مراجعه به پژوهش‌های پیشین و اشراف بر ادبیات پژوهشی موضوع سامان یابد تا از این رهگذر تفاوت‌ها و نوآوری‌های پژوهش جدید با پژوهش‌های پیشین روشن شود. در این حوزه آثار قابل توجهی وجود دارد که آل یاسین در پژوهش خود اشاره و استنادی به آنها نکرده است. آثاری مثل: «چرا ایران عقب‌ماند و غرب پیش رفت؟» از کاظم علمداری؛ کتاب «تاریخ علت‌شناسی انحطاط و عقب‌ماندگی ایرانیان و مسلمین» از داریوش رحمانیان؛ کتاب «موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجاریه» از احمد اشرف؛ کتاب «موانع توسعه سیاسی در ایران» از حسین بشیریه؛ کتاب «واقعیات توسعه‌نیافتگی» از حمید الیاسی؛ «رویکردهای تاریخی به مسأله انحطاط و

عقب ماندگی ایران» از ناصر صدقی؛ کتاب «جامعه‌شناسی خودمانی» از حسن نراقی؛ کتاب «چرا عقب مانده ایم» از علی محمد ایزدی؛ کتاب «ایران، جامعه کوتاه مدت» از کاتوزیان و کتاب‌ها و مقالات دیگری که به شکل مستقیم و غیرمستقیم به مسأله عقب ماندگی و توسعه‌نیافتگی پرداخته اند.

۳.۵ آشفستگی و نابسامانی در استنادات و ارجاعات

یکی از اصول روشی در تحقیقات تاریخی، رعایت امانت است به این معنا که پژوهش‌گر می‌بایست در متن پژوهش، منابع و مستندات خود را مشخص کند تا خواننده بداند از چه منابعی بهره برده است و آیا این منابع معتبر و قابل استناد هستند یا ضعیف و نامعتبر؟ در واقع یکی از سختی‌های پژوهش در تاریخ نیز در همین عرصه است؛ یعنی جست‌وجو در منابع، واری داده‌ها (data) و استوار کردن پژوهش بر فکت‌های (fact) تاریخی.^۱ بدیهی است که در ساحت تاریخ سخن گفتن بدون اتکاء به منابع معتبر، به مثابه حرکت در خلاء است و در چنین حالتی، متن تولیدی تفاوت چندانی با رمان و داستان نخواهد داشت. بنابراین یکی از بزرگ‌ترین اشکالات کتاب آل یاسین در همین حوزه است. این در حالی است که نویسنده بر طبق ادعای خود قصد داشته است تا تاریخ را «لایه لایه» واکاوی کند. اما مؤلف در هیچ قسمت کتاب، خود را پایبند به استانداردهای پژوهشی و رعایت امانت ندانسته است و در بیش‌تر قسمت‌ها داده‌های انبوهی را بر خواننده عرضه می‌کند اما مرجع آنها مشخص نیست. این مشخصه چنان چشمگیر است که ذکر آنها، سراسر این پژوهش را در بر خواهد گرفت. سیری اجمالی در کتاب نشان می‌دهد که این کاستی صرفاً منحصر به چند صفحه و حتی یک یا دو بخش نیست بلکه رویه‌ای معمول در سراسر کتاب است. در مجموع اشکالات حوزه استنادات و ارجاعات را می‌توان به شکل زیر دسته بندی کرد و با توجه به محدودیتهای این جستار صرفاً به برخی صفحات و پاره‌ای از موارد برای نشان دادن این کاستی‌ها اشاره می‌شود:

۱.۳.۵ گزاره‌هایی که قطعاً نیازمند ارجاع‌دهی هستند اما هیچ‌گونه مرجعی ندارند

این گزاره‌ها در اثر آل یاسین هم نقل قول‌های مستقیم، هم نقل قول‌های غیر مستقیم و هم پاورقی‌ها را شامل می‌شوند. بدیهی است که ذکر همه‌ی صفحات در اینجا مقدور نیست

نقدی بر کتاب سبب‌شناسی توسعه‌نیافتگی ایران (ایرج ورفی‌نژاد) ۴۱۵

و به اعتبار مشت نمونه ی خروار است، تنها به نمونه هایی از ۱۰۰ صفحه اول کتاب اشاره می شود. بررسی کتاب نشان می دهد که این مشکل در هفت بخش کتاب دیده می شود. (به عنوان نمونه بنگرید به صفحات: ۲۷، ۳۲-۳۰، ۳۷-۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۵، ۵۳-۴۸، ۵۵-۵۹، ۶۳-۶۰، ۶۶-۶۹، ۷۷، ۷۸، ۸۴، ۸۵، ۹۰، ۹۱، ۹۶، ۹۷ و ...)

۲.۳.۵ ارجاعات و استنادات ناقص

در بسیاری از صفحات کتاب موارد متعددی وجود دارد که نویسنده به کتابی استناد می کند اما این استناد دقیق و روشمند نیست. در برخی استنادات، شماره صفحات قید نشده است و در برخی دیگر سال نشر اثر مشخص نیست و در اکثر موارد شماره جلد کتابها قید نشده است. همین نقص ها در پاورقی های کتاب هم دیده می شود. این مورد نیز در سراسر کتاب قابل مشاهده است. (به عنوان نمونه بنگرید به صفحات: ۲۹، ۳۵، ۸۰، ۸۲، ۶۱، ۶۴، ۸۰، ۸۲، ۲۱۸، ۳۱۰، ۳۳۷ و ...)

۳.۳.۵ ارجاع به منابع دست اول یا پژوهش های دیگران از طریق منابع واسطه یا میانجی

این هم یکی از اشکالات این اثر است که به کرات در متن دیده می شود. این مشکل به دو گونه رخ داده است:

اول: نویسنده از طریق منابع دست دوم به منابع دست اول استناد کرده است. این درحالی ست که منابع دست اول کاملاً در دسترس بوده است. مثل:

نقل قول از «جامع التواریخ» رشیدالدین فضل الله ← ← به واسطه کتاب «کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران» از پطروشفسکی (آل یاسین ۱۳۹۹: ۱۰۶)

نقل قول از کتاب «راحه الصدور» راوندی ← ← به واسطه کتاب «درآمدی بر دیوان سالاری ایران» از حمید تنکابنی (همان: ۱۹۷)

نقل قول از کتاب «قابوس نامه» عنصرالمعالی ← ← به واسطه کتاب «تاریخ اجتماعی ایران» از مرتضی راوندی (همان: ۱۳۰-۱۲۹)

نقل قول از کتاب «تذکره الملوک» ← ← به واسطه کتاب «تاریخ اجتماعی ایران» از مرتضی راوندی (همان: ۱۳۶)

نقل قول از کتاب «تاریخ سیستان» ← ← به واسطه کتاب «تاریخ اجتماعی ایران» از مرتضی راوندی (همان: ۱۰۴)

نمونه های متعدد دیگری از اینگونه ارجاعات در متن کتاب وجود دارد. به عنوان نمونه تنها به واسطه کتاب تاریخ اجتماعی ایران به سرجان مالکم (همان: ۱۳۶)، ابن حوقل (همان: ۱۳۱)، ابن بطوطه (همان: ۱۳۳)، ابن خلدون (همان: ۱۳۲)، امام محمدغزالی (همان: ۱۳۰)، دهخدا (همان: ۱۴۱-۱۴۰)، هانری رنه دالمانی (همان: ۱۳۹)، فرد ریچاردز (همان: ۱۳۷) و ... استناد شده است.

دوم: ارجاع به منابع دست دوم به واسطه ی منابع دست دوم دیگر: مثال:

نقل قول از ذبیح الله صفا ← ← به واسطه کتاب «تاریخ اجتماعی ایران» از مرتضی راوندی (همان: ۱۰۵)

نقل قول از پطروشفسکی ← ← به واسطه مقاله «بنه شناسی» از مرتضی فرهادی (همان: ۹۲)

نقل قول از جواد صفی نژاد ← ← به واسطه مقاله «بنه شناسی» از مرتضی فرهادی (همان جا)

نقل قول از لمبتون ← ← به واسطه کتاب «نظام سیاسی و سازمانهای اجتماعی ایران در عصر قاجار» از غلامرضا ورهرام (همان: ۱۲۴-۱۲۳)

۴.۳.۵ ارجاعات مسلسل و پیاپی به برخی پژوهش‌ها

این گونه استنادات بگونه ای است که گاه چندین صفحه، صرفاً به یک پژوهش استناد می‌شود و حالت کپی (copy)، پیست (paste) به خواننده القاء می‌شود. در کتاب موارد بسیاری از این دست وجود دارد و در زیر صرفاً به برخی مثالها اشاره می‌شود:

ارجاع به کتاب «تاریخ اجتماعی ایران» از مرتضی راوندی. (همان: ۱۱۵-۱۰۰؛ ۱۴۱-۱۳۳)

ارجاع به کتاب «کورنولوژی تاریخ ایران» از بهاءالدین بازارگاد. (همان: ۱۶۸-۱۶۱)

ارجاع به کتاب «برآمدن ژانر خلیقات در ایران» از ابراهیم توفیق (همان: ۳۰۵-۳۰۱)

۵.۳.۵ ارجاعات ویکی‌پدیایی

بی توجهی به مقوله‌ی استنادات سبب شده تا نویسنده حتی در استفاده از ویکی‌پدیا به عنوان مرجع خود ابایی نداشته باشد. با توجه به اینکه ویکی‌پدیا یک دانشنامه‌ی آزاد محسوب می‌شود و همگان امکان ویرایش آنرا دارند، ارجاع به آن به هیچ عنوان برای اهل تاریخ معتبر نیست و وجاهت علمی اثر را به خطر می‌اندازد.

در این جا به عنوان نمونه به ذکر دو مورد در یک صفحه اشاره می‌شود:

نمونه اول: در مورد رنسانس در کتاب سبب‌شناسی توسعه نیافتگی اینگونه آمده است:

«جنبشی فرهنگی که آغازگر دورانی از انقلاب علمی، اصلاحات مذهبی و پیشرفت‌های هنری در اروپا یا گذار از قرون وسطا بود». (همان: ۱۶۶)

همین مطلب در ویکی‌پدیا اینگونه آمده است:

«جنبش فرهنگی مهمی بود که آغازگر دورانی از انقلاب علمی، اصلاحات مذهبی و پیشرفت هنری در اروپا شد». (رنسانس <https://fa.wikipedia.org/wiki/رنسانس>)

نمونه دوم:

از کتاب سبب‌شناسی توسعه نیافتگی:

سرانجام جنبش نوزایی یا رنسانس تا قرن پانزدهم میلادی، شمال اروپا و طی سه قرن تمام اروپا را در بر گرفت. به ندرت از نظر تاریخی در دوره‌ای چنین کوتاه، رخدادهای مهم و گرگون ساز به وقوع می‌پیوندد. این قرن‌ها سرشار از تغییرات اساسی و فعالیت‌های بزرگ بود. جهان امروزی نتیجه همین فعالیت‌ها و تحولات ژرف دینی، علمی، فرهنگی و هنری است، زیرا رنسانس، پایه‌های اقتصادی، سیاسی، هنری و علمی تمدن‌های کنونی غرب را بنا نهاد. (همان: ۱۶۶)

از ویکی‌پدیا:

رنسانس در سال‌های ۱۳۰۰ میلادی از ایتالیا آغاز شد و در طول سه قرن در سراسر اروپا انتشار یافت. به ندرت در دوره‌ای چنین کوتاه از نظر تاریخی، رخدادهای گوناگونی به وقوع می‌پیوندد؛ حال آنکه این قرن‌ها سرشار از تغییرات اساسی و فعالیت‌های بزرگ است. جهان امروزی نتیجه همین فعالیت‌هاست، زیرا رنسانس پایه‌های اقتصادی،

سیاسی، هنری و علمی تمدن‌های کنونی غرب را بنا نهاد. (رنسانس
(<https://fa.wikipedia.org/wiki/>)

روی هم‌رفته این مشکلات نشان می‌دهد که مؤلف دغدغه‌ای برای رجوع به منابع اصلی نداشته است و بدون اعتبارسنجی منابع به فراخور مباحث و ایده‌ی ذهنی خود، از منابع دست دوم و دست‌چندم بهره برده است.

با این حال پیشینه مؤلف و کارنامه‌ی او نشان می‌دهد که خطاهای این قسمت بیش از آن‌که عمدی باشد، سهوی بوده و ناشی از بیگانگی نویسنده با روش‌شناسی تاریخی بوده است. بررسی دقیق کتاب نشان می‌دهد که نویسنده چون به نسل پژوهشگران گذشته تعلق دارد، ظاهراً مثل محققان جوان حساسیتی به مقوله‌ی ارجاعات و استنادات نداشته است و به ویژه به علت نداشتن تخصص در تاریخ، حساسیت اهل تاریخ در این مورد را درک نکرده است. به همین خاطر خطاهای پیش‌گفته در سطحی گسترده سراسر پژوهش را در بر گرفته است. چنین خطاهایی حتی با فرض سهوی بودن، قابل اغماض نیست و اعتبار و دقت علمی اثر را سخت تحت تأثیر قرار داده، آن را از استانداردهای پژوهشی دور و به انتحال نزدیک کرده است.

۴.۵ عینیت یا بی‌طرفی علمی نویسنده

یکی از اصولی که در تحقیقات تاریخی مورخ باید رعایت کند عینیت است. عینیت یعنی این‌که پژوهش‌گر می‌بایست تمام تلاش خود را به کار ببندد تا بی‌طرفی علمی را رعایت کند. البته رعایت کامل بی‌طرفی در علوم انسانی و به ویژه تاریخ به دلیل احساسات، تعلقات، عواطف، گرایش‌ها و نگرش‌های محقق آسان نخواهد بود زیرا انبوهی از مسائل نظیر دردها، غمها، شادی‌ها، پیروزی‌ها، شکست‌ها و مسائلی از این دست خواه‌ناخواه ذهن و ضمیر و احساسات پژوهشگر را درگیر خواهد کرد (ملایی توانی ۱۳۸۹: ۱۳-۱۲) و این سخن درستی است که مورخ همواره در برزخ عینیت و ذهنیت گرفتار است. (عزیزی، ۱۳۸۴: ۱۷۵-۱۷۳) بنابراین عینیت در تاریخ به معنای دستیابی به حقیقت کامل و بی‌طرفی کامل شاید هیچگاه مقدور نباشد، اما این بدان معنا نیست که پژوهشگر در این مسیر هیچ تلاشی نکند.

آل یاسین نویسنده ای است که به علت تعلقات باستان‌گرایانه و ناسیونالیستی خود تا حد زیادی در دام ذهنیت های خود گرفتار است و علاقه مفرط نویسنده به دوره باستانی ایران در سراسر اثر او خودنمایی می‌کند. این گرایش نه تنها در کتاب بلکه در برخی مصاحبه های نویسنده نیز به صراحت مورد تاکید قرار گرفته است. (بیگلرخانی ۱۳۹۲: ۱۸)

البته چنین گرایش‌هایی به هیچ عنوان امر غریب و ناپسندی نیست و گذشته باستانی ایران و دستاوردهای تاریخی و تمدنی آن برای هر ایرانی، هویت ساز و هویت بخش است اما در یک اثر پژوهشی، پژوهشگر نباید اثر خود را با چنین گرایش‌هایی چنان آمیخته کند که خواننده، پژوهشگر را به سوگیری و شیفتگی به یک دوره ی خاص تاریخی متهم کند. در این‌جا چند نمونه از چنین گرایش‌هایی ذکر می‌شود:

وقت آن رسیده که به همت نخبگان و فیلسوفان و عقلای جامعه، تدابیری برای خودپالایی و بازگشت خلیقات حمیده با شعار پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک اندیشیده شود تا منش و رفتار توده مردم با جهان آینده، فناوریهای پیچیده، ربات‌ها، هوش مصنوعی، فناوریهای فضایی، علوم انسانی، حفاظت از محیط زیست، پیدایی سرمایه اجتماعی، قانون‌گرایی و توسعه پذیری سازگار و همراه شود (آل یاسین ۱۳۹۹: ۲۱)

نمونه دیگر: از ویژگی های بارز سرمایه ی اجتماعی توانمند و استوار، جامعه ی مدنی و نهادهای با اقتدار و تأثیرگذار، ترویج رفتار انسانی، پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک [است]. (همان: ۳۹)

آل یاسین در یک نمونه رمانتیک دیگر با اشاره به وضعیت «ویرانگر» جامعه امروز ایران از نظر «ناهنجاری های اخلاقی» می‌نویسد: «بر این مردم چه گذشته که عبارت پرمعنا و تاریخی فرهنگ این سرزمین، پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک؛ جای خود را داده به پندار بد، گفتار بد [و] کردار بد؟ (همان: ۶۹)

موارد فوق نشان می‌دهد که احساسات و هیجانات نویسنده به روشنی در اثر او بازتاب یافته است و او را به سمت رمانتیسم^۲ (Romanticism) تاریخی سوق داده داده است.

۵.۵ نقدی بر نتیجه‌گیری

یکی از مباحث مهم در روش‌شناسی تاریخی نتیجه‌گیری علمی است. نتیجه‌گیری، یافته‌های پژوهش‌گر و حاصل کار او را نشان می‌دهد. در واقع نتیجه‌گیری در تحقیقات تاریخی مهم‌ترین بخش پژوهش است. چون تمام سازمان پژوهش و تمام تلاش‌های مؤلف در سراسر کتاب در نتیجه‌گیری بازتاب داده می‌شود و کل پژوهش به یک اعتبار در خدمت نتیجه‌گیری است. نتیجه‌گیری جایی است که تمام روایت‌پردازی‌ها و تحلیل‌های مؤلف می‌بایست به بار بنشینند. در کتاب آل یاسین، قسمتی تحت عنوان «نتیجه‌گیری» وجود ندارد و «سخن پایانی» که در حکم نتیجه‌گیری است، در بردارنده‌ی اجزاء یک نتیجه‌گیری علمی نیست و مؤلف، برخلاف متن پر اطناب کتاب، به شکلی شتاب‌زده آنرا به پایان رسانده است. (همان: ۳۵۱-۳۴۹) معمولاً در هر نتیجه‌گیری علمی و روش‌مند، پژوهشگر ابتدا مسأله‌ی خود را مطرح می‌کند و سپس به روش کار خود و فرضیات خود می‌پردازد و مهمترین یافته‌های خود را مطرح می‌کند. اما یک نگاه گذرا به «سخن پایانی» کتاب نشان می‌دهد که شروع این قسمت، بسیار نامناسب و بدون هرگونه آماده‌سازی ذهنی صورت گرفته است. سایر قسمتهای نتیجه‌گیری نیز در واقع یک جمع‌بندی از فصل پایانی کتاب است و ارتباطی روشمند با بخش‌های پیشین برقرار نمی‌کند.

۶. نقد محتوایی (Content Criticism)

۱.۶ ذهنیت غیرتاریخی؛ بی‌نظمی، نابسامانی و پراکندگی مباحث

بررسی کتاب سبب‌شناسی، بی‌نظمی و آشفتگی‌های فراوانی را نشان می‌دهد. نگارنده معتقد است که ریشه‌ی این آشفتگی در ذهنیت غیرتاریخی مؤلف نهفته است. فقدان تخصص تاریخی و عدم تسلط بر دوره‌های تاریخی سبب شده است که نویسنده فاقد ذهنیت تاریخی و انسجام ذهنی باشد. این موضوع سراسر پژوهش را تحت تأثیر قرار داده است و نویسنده را به روای‌های مختلف از منابع گوناگون تبدیل کرده است. استفاده از منابع ناهمسان و فقدان ذهنیت و تحلیل تاریخی سبب شده است که کتاب یک‌دستی و انسجام محتوایی کافی نداشته باشد. حجم روایت و نقل قولها در کتاب

آل‌یاسین به گونه‌ای است که سایه‌ی سنگین آن در تمام پژوهش دیده می‌شود. شاید گزاف نباشد اگر یک سوم پژوهش را نقل قول‌های مستقیم قلمداد کنیم و پیداست که در چنین حالتی مؤلف نمی‌تواند یک متن منسجم و سازمان‌یافته را تولید کند.

پیامد دیگر این ذهنیت غیرتاریخی را می‌توان در ساماندهی متن مشاهده کرد. طبیعتاً در هر پژوهشی هر عنوان و مطلبی باید در خدمت پژوهش و مرتبط با مسئله پژوهش باشد و یک نظم تسبیح‌وار را به نمایش بگذارد؛ نظمی که به ذهن خواننده هم انسجام دهد. اما در کتاب سبب‌شناسی توسعه‌نیافتگی، عناوین و مطالب بسیاری در پژوهش دیده می‌شود که ارتباط آنها با ایده اصلی پژوهش روشن نیست و مؤلف هم ارتباطی میان آنها و مقوله توسعه‌نیافتگی برقرار نکرده است. به عنوان نمونه در بخش سوم نویسنده به «فیزیوگرافی و منابع طبیعی ایران» پرداخته است اما زیرفصل‌ها نشان می‌دهد که مؤلف بیشتر به مباحثی غیرمرتبط با عنوان فصل پرداخته است مثلاً در فصل سوم در مورد وضعیت جغرافیایی و اهمیت آب و شکل‌گیری شهرها و روستاها در کنار منابع آبی صحبت شده است اما به یک‌باره به نقش ایلات در تاریخ ایران پرداخته است (همان: ۸۹-۸۲)؛ بدون اینکه میان این مبحث جدید و مبحث گذشته ارتباطی برقرار کند. در واقع خواننده متوجه نمی‌شود که لزوم این مبحث جدید چیست و باز به همین شکل از مبحث ایلات به مبحث کشاورزی و زندگی کشاورزی جهش کرده است که نه با مبحث ایلات مرتبط است و نه با عنوان فصل. (همان: ۹۰) در حالیکه در یک پژوهش روشمند هر بحثی که مطرح می‌شود باید در پیوند با مبحث قبلی خود باشد و خواننده را به مبحث جدید رهنمون کند و مجموع مباحث در پیوند استوار با همدیگر می‌بایست به سوی یک ایده و طرح کلی در حرکت باشند.

بخش چهارم نماد کامل بی‌نظمی است. عنوان این فصل «تحولات و سوانح تاریخی» است اما چند صفحه ابتدایی این بخش به هویت ایرانی اختصاص یافته است و نویسنده به نقش زبان فارسی در تحکیم هویت ایرانی تاکید کرده است؛ موضوعی که ارتباطی منطقی با توسعه‌نیافتگی ندارد و تنها اطلاعاتی مفید اما بی‌ارتباط به خواننده ارائه می‌دهد. (همان: ۱۵۹-۱۴۸) در ادامه‌ی این فصل نویسنده به دوره‌های تاریخی ایران و سلسله‌های ایرانی پرداخته است و با حذف مآدها، مروری بر تاریخ ایران از حکومت هخامنشیان تا حکومت پهلوی داشته است (همان: ۱۷۲-۱۵۹) و سپس در یک بازگشت مجدد، در کم‌تر از دو صفحه چکیده‌ای از همان اجمال را بیان کرده است و مجدداً به شکلی تکرار گونه‌به

بررسی دیوانسالاری تاریخ ایران پرداخته است. به عبارت دیگر ما شاهد سه بار مرور آشفته و نامنظم تاریخ ایران در این فصل هستیم در صورتی که نویسنده می‌توانست تحت یک روایت منسجم آن را ارائه دهد.

از سوی دیگر در این بخش نیز به مانند بخش قبل، نویسنده نتوانسته است که میان مباحث مطرح شده و توسعه نیافتگی ارتباط معناداری ایجاد کند. به عنوان نمونه فلسفه وجودی مبحث دیوانسالاری به باور نویسنده این بوده است که مفسد دیوانسالاری در طول تاریخ به جامعه منتقل و به فرهنگ جامعه تبدیل شده است در حالی که نویسنده یکی از وجوه غالب دیوانسالاری را «نداشتن پیوند با جامعه» ذکر می‌کند. (همان: ۲۲۸) از طرف دیگر در همین قسمت موضوعاتی مطرح شده است که هیچ ارتباطی با توسعه نیافتگی ندارند؛ موضوعاتی مثل پرداخت دستمزد به کارگران در تخت جمشید، نام سرکارگران، سلسله مقامات مذهبی در دوره ساسانی، استفاده از تقویم خورشیدی در دوره ایران باستان، استفاده خلفا از دیوانسالاری ساسانی، بی‌علاقگی مغولان به القاب و عناوین، در رأس بودن سلطان در دوره تیموری و ... (همان: ۲۰۴-۱۹۳)

به طور خلاصه نه تنها در مبحث دیوانسالاری بلکه در بیشتر قسمت‌های کتاب، خواننده با انبوهی از داده‌های تاریخی گوناگون، عناوین و مباحثی روبرو می‌شود که نمی‌تواند یک ارتباط منطقی میان آنها و مسئله توسعه نیافتگی برقرار کند در نتیجه با هر ساز و کاری که کتاب سبب شناسی توسعه نیافتگی را بررسی کنیم، کتابی آشفته و بی‌نظم است.

۲.۶ نقد روایت‌های مخدوش

تاریخ چیزی جز روایت نیست و ما برای بازسازی گذشته تنها چیزی که در اختیار داریم روایت است؛ چه به شکل متن و چه بصورت شیء. (فرهانی ۱۳۸۸: ۵) در واقع روایت‌های تاریخی، هسته سخت و مرکزی تاریخ را تشکیل می‌دهند (نورائی ۱۳۹۷: ۳۰۴) و تفاوت اساسی آنها با روایت‌های داستانی در این است که داستان ماهیتی تخیلی و غیر واقعی دارد و پژوهش‌گر نمی‌تواند روایت‌های داستانی را به جای روایت‌های تاریخی بنشانند و در آنها تغییر و تبدیل ایجاد کند. (استنفورد ۱۳۹۳: ۱۴۹)

در اثر آل یاسین، بی‌دقتی‌های فراوانی از حیث روایتها دیده می‌شود. بی تردید اگر فراوانی نقل قولهای مستقیم نبود، روایت‌های مخدوش کتاب بسیار بیشتر می‌شد. در کتاب

سبب‌شناسی، روایت‌هایی که به عنوان روایت‌های تاریخی مورد استفاده قرار گرفته است گاه غیر تاریخی و گاه به شدت مخدوش و نادرست هستند. ذکر برخی از مثالها این کاستی را بهتر نشان می‌دهد.

مثال اول: آل یاسین در مورد پیشینه آبیاری و کشاورزی در ایران می‌نویسد:

بنا به متون کهن، سابقه آب و آبیاری کشاورزی و دامپروری در ایران، از عمر تاریخ ایران باستان، قدمت بیشتری دارد. شواهد نشان می‌دهد که به دوران منوچهر پیشدادی حدود ۳۵۰۰ سال پیش از میلاد یا ۵۵۰۰ سال پیش می‌رسد زیرا در غیاب بارندگی‌های مداوم و کافی برای آبیاری کشتزارها، منوچهر پیشدادی و دیگر شاهان ایران باستان، مشوقین و مروجین سد سازی انحراف آب از رودخانه‌ها و انتقال آب برای آبیاری مصنوعی مزارع کشاورزی بودند. (آل یاسین ۱۳۹۹: ۷۵)

بر اهل تاریخ پوشید نیست که نقدهای فراوانی بر این روایت وارد است. اولاً آل یاسین منبع روایت خود را ذکر نکرده است و در واقع روایت او مستند نیست. دوم اینکه صحبت از «شواهد» در دوره ی پیشدادی، سخنی عجیب و شگفت است چرا که شواهدی از دوره اساطیری ایران به دست نیامده است. سوم اینکه تعیین زمان پادشاهی منوچهر نیز با توجه به فقدان شواهد ممکن نیست و در نهایت اینکه برای سد سازی منوچهر نیز شواهدی وجود ندارد. نقدهای نگارنده بر این روایت البته به معنای نادیده انگاشتن اهمیت تاریخ اساطیری ایران و حتی افسانه دانستن این دوره ی تاریخی نیست. به عقیده نگارنده کارکردهای اسطوره و حماسه در ذهنیت بخشیدن و هویت بخشی به جامعه چه بسا بیش از تاریخ باشد و به تعبیر جان هینلز کل اسطوره بخشی از تاریخ است زیرا اسطوره دیدگاه انسان را نسبت به خود، جهان و تحولات آن نشان می‌دهد. (هینلز ۱۳۶۸: ۱۶۷) بنابراین نقد این قلم بر این روایت به مفهوم ممنوعیت هرگونه استناد به دوره ی اساطیری ایران در پژوهش‌های تاریخی نیست. بلکه به این مفهوم است که چون شواهدی از این دوره وجود ندارد، هر گونه ارجاع به این دوره‌ها باید با ضوابط و استانداردهای پژوهشی خاص صورت گیرد و نویسنده با عباراتی مثل «بنابر روایت‌های اساطیری»، باید آنها را از دوره‌های تاریخی جدا کند و ایندو را با هم خلط نکند و این دوره را به عنوان یک امر محتوم تاریخی تلقی نکند.

مثال دوم: آل یاسین در مورد پیشینه کشاورزی می‌گوید: «از منابع تاریخی چنین برمی‌آید که هوشنگ پیشدادی نخستین کسی بود که کشاورزی، آباد کردن زمین، تأمین آب و گردآوری محصول را پدید آورد» (آل یاسین ۱۳۹۹: ۹۰) طبیعتاً بر این روایت نیز تمام انتقادات پیش گفته وارد است که از بیان مجدد آن خودداری می‌کنیم.

مثال سوم: نویسنده ضمن اشاره به حکومت آل بویه آورده است: «در دوره آل بویه (دیلمیان) هم که به نوعی تحت نام ایرانی بودند، حکومت خود را بر حس ناسیونالیستی مردم استوار کرده بودند». (همان: ۱۰۳) پیداست که این روایت بی‌استناد نیز محل نقد است زیرا صحبت از «حس ناسیونالیستی مردم» در دوره ی آل بویه سخنی دقیق نیست و ناسیونالیسم ایرانی مفهومی مدرن است که در واکنش به توسعه طلبی قدرتهای استعماری و در تماس با مدرنیته شکل گرفت و در مشروطه به بار نشست. (قادری و میرزایی ۱۳۹۰: ۶۹)

مثال چهارم: آل یاسین در مورد رنسانس می‌نویسد: «قرون وسطا بعد از سقوط امپراتوری روم غربی (بیزانس) در سال ۱۴۵۳م. و شروع عصر رنسانس در ایتالیا به پایان رسید». (آل یاسین ۱۳۹۹: ۱۶۶) بیگانگی نویسنده با بدیهیات تاریخی از این‌جا مشخص می‌شود که امپراتور روم غربی را همان بیزانس فرض کرده است و سقوط امپراتوری روم غربی را سال ۱۴۵۳ (حدود ۱۰۰۰ سال بعد) دانسته است.

مثال پنجم: در بخش چهارم کتاب آمده است: «بعد از اسلام و سقوط حکومت خلفا، تشتت به جایی رسید که در یک زمان ۱۵۰ حکومت در ایران فرمان می‌راندند». (همان: ۱۷۴) این روایت هم قابل تأمل است زیرا وجود ۱۵۰ حکومت به صورت همزمان از سوی منابع تاریخی تأیید نمی‌شود و در اینجا نیز نویسنده به هیچ منبعی استناد نکرده است.

مثال ششم: در مورد یکپارچگی و امنیت ایران، آل یاسین معتقد است:

در طی قرون متمادی تنها چهار تن از پادشاهان ایران شاه عباس، نادر شاه افشار، آقامحمدخان و رضا شاه پهلوی بیش از دیگران توانستند در یکپارچگی کشور و کوتاهی دست متجاوزین و برقراری ثبات و امنیت داخلی نقش ممتازی ایفا کنند. (همان: ۱۷۸)

این گزاره نیز دارای اشکالات اساسی است. از یکسو مشخص نیست که ملاک انتخاب این شاهان چه بوده است و چرا در این لیست اسامی پادشاهانی چون شاه اسماعیل، شاه طهماسب، ملک‌شاه سلجوقی، سلطان محمود و ... نیست؟ از طرف دیگر صحبت کردن از ثبات و امنیت داخلی دست کم در مورد حکومت نادرشاه و به ویژه سالهای پایانی آن، بیش‌تر شبیه طنز تلخی است که متخصصان این دوره آنرا بر نمی‌تابند.

مثال هفتم: گزاره‌ی قابل تأمل دیگری که در کتاب سبب‌شناسی دیده می‌شود در مورد حزب توده است که آل یاسین غیرقانونی بودن حزب توده را مربوط به سال ۱۳۳۷ می‌داند، در حالیکه حزب توده در سال ۱۳۲۷ و به دنبال تیراندازی به شاه، غیرقانونی اعلام شد. (بهرز ۱۳۸۱: ۳۸)

مثال هشتم: نویسنده در مبحث تولید فکر و فرهنگ در ایران می‌نویسد: «صاحب‌نظران بر این باورند که از ۶۳۰۰۰ استاد و مدرس دانشگاه‌ها، به جز تعداد محدودی فرهیخته و فاخر، در صلاحیت استادی بیشتر آنها تردید وجود دارد. (آل یاسین ۱۳۹۹: ۲۷۴-۲۷۳) در این قسمت نیز مؤلف مرجع این آمار دقیق!! را بیان نمی‌کند و مشخص نیست که آن صاحب‌نظران چه کسانی هستند. همچنین فرهیختگی یک صفت نسبی است و مشخص نیست که معیارهای مؤلف برای فرهیختگی چیست که ادعا می‌کند جز تعداد «محدودی» بقیه در صلاحیت استادی نیستند.

مثال نهم (چندین فقره تناقض‌گویی): در کتاب آل یاسین تناقض‌گویی‌های متعدد دیده می‌شود. به عنوان نمونه در جایی مدت فرمانروایی اشکانیان ۴۷۵ سال (همان: ۹۳) و در جای دیگر ۵۰۰ سال (همان: ۱۵۹) ذکر شده است. تناقض دیگر را می‌توان در بخش پنجم کتاب دید:

به شهادت تاریخ، ایران تا قرن شانزدهم میلادی مقارن با شروع حکومت صفویان نه تنها از اروپا عقب‌تر نبود بلکه با توجه به پیشینه تاریخ باستان جلوتر هم بوده است در واقع ایران از اواخر قرن شانزدهم و آغاز قرن هفدهم مقارن قرن دهم و یازدهم هجری از غرب عقب افتاد. (همان: ۲۶۴-۲۶۳)

اما در مبحث بعدی با تغییرات معناداری این روایت بدینگونه آمده است:

بنا به شواهد تاریخی ایران تا قرن چهاردهم میلادی، پیش از شروع حکومت صفویان نه تنها از اروپا عقب‌تر نبود بلکه با توجه به پیشینه تاریخ باستان جلوتر هم بوده است.

درواقع از اواخر قرن پانزدهم مقارن قرن نهم و دهم هجری با انقلاب علمی هنری و ادبی غرب، عقب ماند. (همان: ۲۶۴)

یکی دگر از مصادیق این تناقض گویی در مورد علوم عقلی پس از اسلام است. درحالی‌که مؤلف تعداد دانشمندان رشته‌های علوم عقلی را در قرن سوم و چهارم «زیاد» می‌داند و «نیمه‌ی دوم قرن پنجم هجری» را آغاز دورانی می‌داند که «نشانه‌های افول حکمت عقلی، رفته رفته ظاهر شد» (همان: ۲۵۳-۲۵۲) اما در صفحات بعد در تناقضی آشکار می‌نویسد: «مشعل اندیشه و عقل‌گرایی نیز از قرن سوم هجری به بعد رو به خاموشی گذارد». (همان: ۲۸۹)

رویه‌مرفته بی‌دقتی‌های نویسنده، عدم تسلط بر مباحث تاریخی، استفاده از منابع گوناگون، کلی‌گویی و پاره‌ای اظهار نظرهای بی‌پشتوانه، سبب پدید آمدن روایت‌های مغشوش و مخدوش در این اثر شده است.

۳.۶ میزان نوآوری اثر

کتاب سبب شناسی توسعه نیافتگی ایران از حیث جنبه‌های نوآورانه، اثری متفاوت و متمایز از پژوهش‌های پیشین نیست و همانگونه که در مبحث ۲.۵ (نپرداختن به پیشینه‌ی پژوهش) اشاره کردیم در این حوزه آثار متعددی تألیف شده است و نویسنده توانسته است پا را از دایره آن پژوهش‌ها فراتر گذاشته و افق‌های جدیدی را بر این مسأله بگشاید.

در مباحث تاریخی نیز اتکاء نویسنده بر پژوهش‌های دیگران بوده است. شالوده‌ی این پژوهش بر کتابهایی نظیر «تاریخ اجتماعی ایران» مرتضی‌راوندی؛ «درآمدی بر دیوانسالاری در ایران» حمید تنکابنی؛ «کرونولوژی تاریخ ایران» بهاء‌الدین بازارگاد؛ «کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران» پطروشفسکی؛ «برآمدن ژانر خلیقات در ایران» ابراهیم توفیق و سایر منابع دست دوم و دست‌چندم استوار است و اگر گاهاً به منابع اصلی استناد می‌شود، این استنادات موردی بوده و به هیچ‌عنوان ملموس و قابل توجه نیست. نیک می‌دانیم که هر پژوهشی که بر پژوهش‌های دیگران استوار باشد، نمی‌تواند به یافته‌های جدیدی منتج شود زیرا نویسنده در خط فکری دیگران سیر می‌کند. در واقع یک پژوهش اصیل، پژوهشی است که بر منابع اصیل تکیه داشته باشد و تنها از این رهگذر است که

پژوهش‌گر می‌تواند با تجزیه و تحلیل داده‌های متعدد تاریخی، به بازآفرینی تاریخ از دریچه و چشم انداز خود برسد و ایده‌های نو مطرح کند.

تنها بُعد قابل توجه کتاب، اظهار نظرهای نویسنده در مورد وضعیت کنونی جامعه، سیاست‌های حاکم و نسبت آنها با توسعه نیافتگی است که در این قسمت نویسنده با بیانی شفاف، بدون لکت و بدور از هرگونه محافظه‌کاری و پرده‌پوشی، روندهای نادرست و کاستی‌های موجود را به تصویر می‌کشد. (در این مورد بنگرید به: ۲۶۹-۲۷۸) اما در همین قسمت نیز شاهد عدم پایبندی نویسنده به استنادات هستیم. در نتیجه انبوهی از آمار و ارقام در مورد برخی مسائل امروزه مطرح می‌شود که هیچگونه ارجاعی ندارند. به عنوان نمونه از صفحه ۲۶۷ تا ۲۷۹ با وجود ارائه آمار و ارقام و ادعاهای بزرگ نویسنده در مورد تحولات فکری و فرهنگی پس از انقلاب، حتی یک ارجاع وجود ندارد و این ناشی از ناآگاهی آل یاسین از رویکردهای روشی و معرفتی در حوزه پژوهش‌های تاریخی است.

۷. نتیجه‌گیری

حدود دو قرن است که توسعه نیافتگی به اشکال مختلف ذهن ایرانیان را درگیر خود کرده است و از نظرگاه‌های متفاوتی به ریشه‌یابی این مسأله پرداخته شده است و کتابها، آثار و مقالات متنوعی در این زمینه منتشر شده است. نیک پیداست که هیچ نظریه‌ای به‌تنهایی قادر به تبیین کامل مسأله‌ی توسعه نیافتگی نیست و نمی‌تواند تمام ابعاد آن را بازنمایی کند اما در هر نگاه و منظری بخشی از واقعیت می‌تواند بازتاب داده شود.

مدعای نویسنده در این اثر سبب‌شناسی توسعه نیافتگی در ایران بوده است. اما نگاهی به فهرست کتاب و محتوای کتاب نشان می‌دهد که نویسنده نتوانسته است این مسأله و ابعاد و لایه‌های گوناگون آنرا واکاوی کند و در نهایت تمرکز بحث را بر گذشته‌ی پرسیانحه‌ی تاریخ ایران قرار داده است که به باور او سبب روحيات و خلیات خاصی در مردم ایران شده است که این روحيات با توسعه یافتگی عجین نیست. بدیهی است که تقلیل مقوله عقب ماندگی به یک یا حتی چند عامل‌گزینشی به تبیین جامع مسأله نمی‌انجامد، بلکه می‌بایست تمام علت‌ها را به صورت یک نظام وارده دید. طبیعتاً در بررسی پدیده‌ی توسعه نیافتگی، پژوهشگر با انبوهی از مسائل تاریخی، جغرافیایی، اقتصادی، جامعه‌شناختی،

روان‌شناختی و .. روبرو می‌شود که می‌بایست با جولان در مرز این دانشها و با آگاهی از روش‌های این علوم به تبیین آن اقدام کند.

این سخن بدین معناست که توسعه نیافتگی به دلیل ماهیت میان رشته ای خود عرصه‌ای دشوار برای پژوهشگران محسوب می‌شود. چنین حوزه پیچیده‌ای طبعاً برای فردی مثل آل‌یاسین که دانش آکادمیک در رشته‌های علوم انسانی نداشته است دشوارتر بوده است. آل‌یاسین در اثر خود کوشیده است تا با رویکردی تاریخی مسئله توسعه نیافتگی را تبیین کند اما همانگونه که در جای جای کتاب قابل مشاهده است تخصص لازم در این زمینه را نداشته است. برای اتخاذ رویکرد تاریخی ملزوماتی مثل داشتن تخصص در این حوزه، تسلط بر مباحث روش شناسی، داشتن نگاه انتقادی و تحلیلی، توانایی استفاده از منابع دست اول و ... مورد نیاز است که این ملزومات در مجموع به فرد ذهنیت تاریخی می‌بخشد و او را در مسیر صحیح پژوهش نگه می‌دارد. اما آل‌یاسین در اثر خود به حوزه‌ای قدم گذاشته است که چنین بضاعت‌ها، تکنیکها و مهارتهایی را نداشته است و همان‌گونه که در طول این پژوهش نشان دادیم به واسطه این کاستی‌ها، علی‌رغم تلاش‌های خود نتوانسته است یک اثر نوآورانه، منسجم، منظم و یکدست پدید آورد. بنابراین تلاشهای او در یک مسیر آشفته جریان پیدا کرده‌اند. این آشفتگی و فقدان انسجام، هم در استنادات و ارجاعات مؤلف دیده می‌شود هم در چینش مطالب و هم در نقل روایت‌ها؛ روایت‌هایی که فراوانی آنها به گونه‌ای است که حجم زیادی از کتاب را در بر گرفته و گاه با مطالب پیشین و پسین خود بی‌ارتباط هستند. در مجموع کتاب آل‌یاسین، توان ارائه‌ی تصویری روشن، مستند و منسجم از پدیده توسعه نیافتگی به خواننده را ندارد و نمی‌تواند به عنوان یک منبع دانشگاهی مورد توجه قرار گیرد.

۱.۷ سپاس‌گزاری

نگارنده این مقاله از معاونت پژوهشی دانشگاه شهید چمران اهواز در تأمین هزینه‌های این پژوهش (شماره پژوهانه: SCU.EH1400.226) تشکر و قدردانی می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. «داده» خبری است که صحت و سقم آن بر پژوهشگر مشخص نیست اما در منابع تاریخی وجود دارد. «فکت» به امر واقع در تاریخ گفته می‌شود که با کنکاش علمی متخصصان تاریخ به دست می‌آید و اساساً یکی از وظایف اصلی مورخان بیرون کشیدن فکت‌های تاریخی از دل داده‌های انبوه است. در این مورد بنگرید به: (حضرتی ۱۳۸۸: ۲)
۲. در مورد مکتب رمانتیسیم بنگرید به: کالینگوود ۱۳۸۵: ۱۱۷-۱۱۳.

کتاب‌نامه

- استنفورد، مایکل (۱۳۹۳)، *درآمدی بر تاریخ پژوهی*، ترجمه دکتر مسعود صادقی، تهران: سمت، چاپ هفتم.
- بهرروز، مازیار (۱۳۸۱)، *شورشیان آرمانخواه: ناکامی چپ در ایران*. مترجم مهدی پرتوی، تهران: ققنوس، چاپ پنجم.
- بیگلرخانی، سهیلا (۱۳۹۲)، «گفتگو با مهندس آل یاسین»، خبرنامه کانون مهندسین فارغ‌التحصیل دانشکده فنی دانشگاه تهران، سال بیست و سوم، شماره ۱۶۴ تا ۱۶۶.
- حضرتی، حسن (۱۳۸۸)، «درآمدی بر نقد تاریخی»، نشریه کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۱۴۰.
- رحمانیان، داریوش (۱۳۸۳)، «تاریخ علت‌شناسی انحطاط و عقب‌ماندگی ایرانیان و مسلمین»، نامه فرهنگ، شماره ۵۲.
- عزیزی، حسین (۱۳۸۴)، «عینیت در مطالعات تاریخی»، فصلنامه پژوهشی اندیشه نوین دینی، شماره ۳.
- علمداری، کاظم (۱۳۸۱)، *چرا ایران عقب‌ماند و غرب پیش رفت؟* تهران: نشر توسعه، چاپ هفتم.
- فرهانی منفرد، مهدی (۱۳۸۸)، «تاریخ و روایت»، نشریه کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۱۳۵.
- قادری، طاهره و سید آیت‌الله میرزایی (۱۳۹۰)، «ناسیونالیسم ایرانی در سده نوزدهم»، نشریه مطالعات جامعه‌شناختی، شماره ۳۹.
- کالینگوود، رایین جورج، (۱۳۸۵)، *مفهوم کلی تاریخ*، ترجمه علی‌اکبر مهدیان، تهران: اختران، چاپ اول.
- ملایی توانی، علیرضا (۱۳۹۸)، «رابطه دانش اقتصاد با دانش تاریخ در برنامه آموزشی دوره کارشناسی رشته تاریخ»، پژوهشنامه تاریخ اجتماعی اقتصادی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال هشتم، شماره دوم.

۴۳۰ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال ۲۱، شماره ۱۲، اسفند ۱۴۰۰

ملایی توانی، علیرضا (۱۳۸۹)، «عینیت گذارهای مقبول اهل تاریخ»، نشریه کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۱۴۳.

ملایی توانی، علیرضا (۱۳۹۱)، «جایگاه مباحث روش تحقیق و روش شناسی تاریخی در برنامه های آموزشی دوره کارشناسی رشته تاریخ»، نشریه مطالعات تاریخ ایران اسلامی، سال اول، شماره ۴. نورایی، مرتضی (۱۳۹۷)، «بررسی و نقد کتاب تاریخ نگاری محلی ایران در دوره اسلامی تا سده هفتم هجری»، پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال هجدهم، شماره اول.

هینلز، جان (۱۳۶۸)، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: چشمه، چاپ اول.

